



بررسی ضرورت افشاء وجود قرارداد تأمین مالی داوری بین‌المللی توسط شخص ثالث و لزوم صیانت از افشاء سایر اطلاعات
محمد مهدی اسدی

کیفیات مشدده جرم در حقوق کیفری ایران

محمد کمالی، محمدباقر بصیر

مبانی حقوق طبیعی جان لاک و تاثیر آن در کنوانسیون حقوق کودک

محمد مهدی داور، سعیده تسلیمی

قضازدایی؛ نگرشی برای پیشگیری از پایداری بزهکاری نوجوانان

محمد جوان‌بخت، پریسا کریمی، محدثه صادقیان لمراسکی

بررسی مفهوم دارنده سند تجارتي

سارا فرزادی مهر، شاپور محمدحسینی، محمدرضا حقیقی

تأثیر سبک زندگی اسلامی در پیشگیری از جرایم یقه سفیدها: بررسی فقهی و حقوقی

مریم کمائی، زهرا انصاری فر، پیتر گاتسچالک

روش‌های حل و فصل اختلافات در قراردادهای فیدیک

آرمان یعقوبی مقدم، محمد غلام پور ویشکائی، محمد یارارشدی

واکاوی سیر تکوینی پدیده مجرمانه نسل‌کشی در بستر تاریخی

محمد جوان‌بخت، مینو محمدی، کیومرث کلانتری درونکلا

نقش قاضی اجرای احکام کیفری در بازدارندگی و فردی کردن مجازات

زهرا نظری

نقد و ارزیابی مسئولیت‌مدیران در قبال بدهی‌های مالیاتی شرکت بر اساس لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت و قانون مالیات‌های مستقیم

نیما رضائی، محمد شجاعی فر، امیرحسن ابوالحسنی

جرایم مالیاتی با دیدگاه کیفر شناختی در حقوق ایران

سیده فائزه فاطمی

مرجع صالح و عنوان خواسته در دعاوی ملی شدن اراضی

مسلم اله یاری

چالش‌های اجرایی دفاتر حمایت از حقوق کودکان و نوجوانان با محوریت نقش دادیار

سید مهدی احمدی، نسترن ارزانیان

مسئولیت زیست محیطی شرکت‌های چندملیتی در صنعت نفت با تأکید بر اصل «پرداخت آلوده‌ساز»

هادی مسعودی فر، فاطمه نعیمی شامل

تأثیر عدالت ترمیمی و سیاست جنایی بر بزه‌دیدگی جنسی اطفال (از حمایت تا بازپروری)

سید حسین دهقان نیری، مریم مسافری

حق تعیین سرنوشت به مثابه یکی از حقوق بنیادین بشر در خصوص اشخاص تراجنسیتی (با تأکید بر دادنامه صادره از شعبه

سیزدهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران)

محمدسعید حسینی، حشمت رستمی درونکلا، محمد مهدی ساکی، فاطمه دهقان، عباس رضایی گیلانی

حمایت از حقوق فرهنگی زندانیان در اسناد بین‌المللی، منطقه‌ای و نظام حقوقی ایران

مرجان نگهی مخلص آبادی

تحلیل نظام حقوق مالیاتی حاکم بر شرکت‌های تجاری

پریسا رضوان، علی زارع

کرامت انسانی در حقوق کیفری و اسناد بین‌المللی

محمدامین ابراهیمی

نقش اموال تملیکی دولت در پیشبرد اهداف اقتصادی: تحلیل قوانین و بررسی موانع و راهکارها

الهام درکی، آپدا مخترع، بهنام رستگاری

موضوعیت و ادله اثبات جرم در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲

صادق بنی طرفیان حویبزاوی

سیاست کیفری افتراقی قانون نیروهای مسلح در قبال فروش اموال و اشیای نظامی

یاسر شاکری



Analyzing the Evolution of the Criminal Phenomenon of Genocide in the Historical Context

William R. Pruitt

Endicott College Beverly, MA, USA

Mohammad Javanbakht

PhD student, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Gorgan Branch, Gorgan, Iran (Corresponding Translator)

Minoo Mohammadi

PhD student, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Gorgan Branch, Gorgan, Iran

Kiomars Kalantari daroonkela

Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Sciences, Mazandaran University, Babolsar, Iran

واکاوی سیر تکوینی پدیده مجرمانه نسل کشی در بستر تاریخی

ویلیام آر. پروت

کالج اندیکوت بوری

محمد جوان بخت

دانشجوی دکتری، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان، گرگان، ایران (مترجم مسئول)

javanbakht.lawyer@yahoo.com
<http://orcid.org/0009-0003-2734-3620>

مینو محمدی

دانشجوی دکتری، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان، گرگان، ایران

m.mohammadi1289@gmail.com

کیومرث کالانتاری درونکلا

استاد گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

kalantar@nit.ac.ir

Abstract



Genocide has been committed in all regions of the world and in all past periods. Although this phrase is so clear and clear, many people still believe that genocide is the problem of poor countries, or autocratic countries, or "other" countries. It is very important to understand that genocide can happen anywhere and anytime. In this way, we do not let down our guard and are constantly on the lookout for warning signs. Case studies in this article show how genocide has developed in several places and times. In this article, we cover the world from Africa to Asia, to the Middle East, to Europe and to the ocean, and we do not focus on a specific region or country. Here, to analyze the evolution of the phenomenon of genocide, we are going to an era when genocide was not even a word in its current form, and it was not established at all to be criminalized and punished for it. While reading these case studies, an attempt is made to clarify the warning points, the warning that kidnapping does not belong to a specific time or place, but can be committed at any time or in any region.

Keywords: Genocide, International Criminal Law, Global Phenomenon.

چکیده

نسل کشی در تمام مناطق جهان و در تمام دوره‌های گذشته ارتکاب یافته است. گرچه این عبارت آن اندازه شفاف و واضح است لیکن بسیاری از مردم هنوز بر این باورند که نسل کشی مشکل کشورهای فقیر، یا کشورهای خودکامه، یا کشورهای «دیگر» است. درک این نکته که نسل کشی می‌تواند در هر مکان و هر زمان رخ دهد بسیار مهم است. به این ترتیب ما سیر دفاعی خود را رها نمی‌کنیم و به طور مداوم مراقب علائم هشداردهنده هستیم. مطالعات موردی در این نوشتار نشان می‌دهد که چگونه نسل کشی در چندین مکان و زمان توسعه یافته است. ما در این نوشتار جهان را از آفریقا به آسیا، به خاورمیانه، به اروپا و به اقیانوس می‌رسانیم و بر منطقه یا کشور خاصی تمرکز نمی‌کنیم. ما در اینجا برای واکاوی سیر تکوینی پدیده نسل کشی به دورانی می‌رویم که نسل کشی حتی یک کلمه به شکل امروزی نبود و اصلاً وضع نشده بود تا جرم‌انگاری شده و برای آن تعیین کیفر گردد. هنگام خواندن این مطالعات موردی، سعی بر شفاف‌سازی نکات هشداردهنده است. هشدار این که نسل کشی متعلق به زمان یا مکانی خاص نیست بلکه در هر برهه از زمان یا هر منطقه قابلیت ارتکاب دارد.

واژگان کلیدی: نسل کشی، حقوق کیفری بین‌الملل، پدیده جهانی.

<p>مقاله حاضر در کتاب <i>An Introduction to the Criminology of Genocide</i> در سال ۲۰۲۰ منتشر شده است.</p>
<p>ارجاع: پروت، ویلیام آر.؛ (۱۴۰۲)، واکاوی سیر تکوینی پدیده مجرمانه نسل‌کشی در بستر تاریخی، ترجمه محمد جوان‌بخت، مینو محمدی و کیومرث کلانتری درون‌کلا، تمدن حقوقی، شماره ۱۷.</p>
<p>ویلیام آر. پروت: استادیار عدالت کیفری در دانشگاه ویرجینیا و سلیمان آمریکا و دارای مدرک دکترای حقوق از کالج حقوق دانشگاه سیراکیز و دکترای جرم‌شناسی و سیاست عمومی از دانشگاه شمال شرقی است. علایق تحقیقاتی او شامل نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت و واکنش قانونی به جنایات بی‌رحمانه جمعی است. همچنین در مورد جنبه نظری نسل‌کشی و همچنین تحریم‌های کیفری اعمال شده توسط دادگاه‌های بین‌المللی نوشتگانی منتشر کرده است.</p>
<p>Copyrights: Copyright for this article is retained by the author (s) , with publication rights granted to Legal Civilization. This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/) , which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.</p>
 <p>CC BY-NC-SA</p>
 <p>COPE COMMITTEE ON PUBLICATION ETHICS</p>

پیشگفتار مترجم‌ها

نسل‌کشی گرچه امروزه به عنوان یک پدیده مجرمانه در قوانین کشورهای مدرن جهان پا به عرصه سیاست جنایی گذارده است، اما بدین معنا نیست که همچون جرایم سایبری، پدیده نوظهور و حاصل تحولات فناورانه بشر امروزی می‌باشد بلکه با مطالعه تاریخ سیاسی کشورها و جنگ بین‌ملت‌ها و دولت‌ها، درمی‌یابیم که این رفتار جنایی دارای پیشینه‌ای به قدمت عمر تشکیل حکومت‌ها بوده است. با تأسیس دادگستری عمومی در میان ملت‌ها و اعطای قدرت به دولت مرکزی در مبارزه با بزهکاری و به دنبال آن تشکیل جامعه جهانی و لزوم بنیان‌گذاری دادگستری جهانی و تحولات حقوق کیفری بین‌الملل و جنبش‌های حقوق بشری از جمله تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی، به عنوان یک جنایت ضدبشری در غالب کشورهای دارای سیستم عدالت کیفری مدرن، جرم‌انگاری و تعیین کیفر شد.

نوشتار پیش رو حکایت از وقایع تلخی دارد که در حکومت‌ها و ملل سطح جهان با انگیزه‌های دینی، نژادی، سیاسی و... میلیون‌ها انسان بی‌گناه به طرز هولناکی کشته شده‌اند و گویای این است که نسل‌کشی

مختص مردم یا سرزمین خاص با افکار یا فرهنگ خاصی نیست بلکه این جنایت ضدانسانی در هر زمان و مکانی ممکن است به وقوع پیوندد. هدف از برگردان و ترجمه پژوهش حاضر، شناخت ابعاد تاریخی برای بسط این مفهوم به حقوق کیفری داخلی جهت جرم‌انگاری مستقل این پدیده مجرمانه و ایجاد بستر مناسب برای اجرای صلاحیت جهانی در چهارچوب قوانین کیفری موضوعه از جمله ماده ۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در مراجع قضایی داخلی در برخورد با مرتکبان جنایت نسل کشی است.

مقدمه

نسل کشی یک پدیده جهانی است. این قانون در هر قاره (به استثنای قطب جنوب) و در طول قرن‌ها رخ داده است. واژه نسل کشی تا سال ۱۹۴۴ میلادی وجود نداشت. اما این بدان معنا نیست که این نوع رفتار غیرانسانی وجود نداشته است، بلکه صرفاً بی‌نام باقی مانده است. هنگامی که به نام و اذعان به یک سوال به وجود آمد که آیا هرگونه اقدام قبل از سال ۱۹۴۸ میلادی زمانی که پدیده نسل کشی در سطح بین‌المللی جرم‌انگاری شده است را می‌توان نسل کشی نامید؟ در بررسی زمان و مکان نسل کشی مهم است که توانایی هر ملتی که قادر به ارتکاب نسل کشی می‌باشند را در نظر گرفت. هیچ حفاظت جادویی در برابر جرم نسل کشی وجود ندارد. دوره زمانی بر توانایی پیشگیری و حتی این که آیا کشورهای دیگر از آنچه در حال رخ دادن است آگاه هستند یا نه، تأثیر خواهد داشت. محل نسل کشی می‌تواند مهم باشد، به‌ویژه زمانی که عاملان جرم خود را در قلمرو بیگانه اجرا می‌کنند. مانند سایر جرایم، نسل کشی بیشتر مستعد رخ دادن در شرایط خاصی است (Straus, 2012, 546). به عنوان مثال، هنگامی که جنگ در حال وقوع است، خشونت، سپری برای ارتکاب جنایات دیگر از جمله نسل کشی فراهم می‌کند. در هر دو جنگ جهانی اول و دوم، جنگ پوششی برای نسل کشی ارمنیان و جمعیت یهودی فراهم کرد. جنگ می‌تواند جرم‌زا باشد، به این معنی که به احتمال زیاد باعث رفتار مجرمانه می‌شود.

پیوند جنگ و نسل کشی را می‌توان به گونه‌ای دید که جنگ ناامنی ایجاد می‌کند و به دنبال ناامنی، استفاده از خشونت برای مقابله با هر تهدیدی را فراهم می‌شود. جنگ همچنین این احتمال را افزایش می‌دهد که هر حریفی به عنوان دشمنی که نیاز به نابودی دارد طبقه‌بندی شود. این بهانه‌ای بود که امپراتوری عثمانی در نابودی ارمنیان به کار می‌گرفت؛ دولت ادعا کرد که ارمنیان در تلاش برای شکست امپراتوری عثمانی به ارتش روسیه می‌پیوندند و به همین دلیل رزمندگان دشمنی بودند که باید از بین

بروند. با این حال، این به معنای پیوند ناگسستنی بین جنگ و نسل کشی نمی‌باشد و همچنین این موضوع نیز که جنگ مقدمه ضروری برای نسل کشی نیست. به همین دلیل است که کاوش در زمان و مکان برای درک بهتر عوامل منجر به نسل کشی مهم است. جنگ ممکن است یک عامل باشد اما عناصر دیگری اغلب قبل از نسل کشی یافت می‌شوند. درک بهتر این عوامل پیشین نیز می‌تواند در پیشگیری کمک کند. وقتی این عوامل مورد توجه قرار می‌گیرند، باید به امید اجتناب از پیامدهای نسل کشی، توجه بیشتری به آن کشور شود.

۱- نسل کشی پیش از سال ۱۹۴۸ میلادی

قبل از پیدایش کلمه نسل کشی نمونه‌های متعددی از رفتار مشابه وجود داشت که با نام‌های بسیاری (قساوت، خشونت جمعی و استعمار) پیش رفت. با هر نامی، هدف یکسان بود؛ برای از بین بردن یک گروه هدف. هنگام بررسی این که نسل کشی در کجا و چه زمانی رخ می‌دهد، نباید اتفاقات قبل از سال ۱۹۴۸ میلادی را نادیده گرفت. این موارد نسل کشی می‌تواند بینش را برای درک بهتر توسعه نسل کشی فراهم کند. درمان جمعیت‌های بومی در ایالات متحده آمریکا، کانادا و استرالیا تعبیر به نسل کشی شده است. این وقایع نزدیک به دو قرن پیش از تکوین جرم نسل کشی رخ داد. بسیاری از این نسل کشی‌ها بخشی از فرایند استعمار بودند که به کمک آن جمعیت‌های بومی به زور حذف و کشته شدند تا جمعیت جدیدی از این سرزمین بهره ببرند. اما نسل کشی استعمار محدود به سال‌های ۱۷۰۰ میلادی نیست. در اوایل دهه ۱۹۰۰ میلادی جمعیت هیرو^۱ در جنوب غرب آفریقا^۲ هدف حذف استعمارگران آلمانی قرار گرفت. کاوش در این نسل کشی می‌تواند ریشه‌های نسل کشی استعماری را آشکار کند.

۱-۱- نسل کشی هیرو (۱۹۰۴-۱۹۰۸ میلادی)

هیروها مردمی دامدار بودند که برای معاش زندگی خود به کشاورزی و گاو تکیه می‌کردند. هیرو سازمان اجتماعی و سیاسی پیچیده خود را داشت. هیروها تمام زمین‌ها را به عنوان یک ملک مشترک در نظر می‌گرفتند که هیچ شخصی مالک بخش خاصی نیست. گاو در سراسر فرهنگ هیرو بسیار مهم بود. مالکیت گاو، ثروت، اعتبار و قدرت سیاسی را به هیرو ارزانی داشت. در دین گاو نقش برجسته‌ای داشت

1- Herero

۲- امروزه نامیبیا

و شیر گاو ترش جزء اصلی رژیم غذایی سنتی هیررو بود. زبان هیررو شامل بیش از یک هزار کلمه برای رنگ‌ها و نشانه‌گذاری گاو بود. این شیوه سنتی زندگی با مهاجران آلمانی که خود را نژاد برتر از هیررو می‌دیدند مطابقت نمی‌داشت. جنوب غرب آفریقا (به عنوان منطقه در آن زمان شناخته شده بود) به عنوان اهداف استعمار زمین مرغوب توسط آلمانی‌ها دیده می‌شد. یکی از روزنامه‌های آلمانی می‌گوید: «این سرزمین البته باید از دست بومیان به سرزمین سفیدپوستان منتقل شود، [این] هدف استعمار در این سرزمین است. زمین‌ها توسط سفیدپوستان اسکان داده می‌شوند. پس بومیان باید راه را واگذار کنند و یا خادم سفیدپوستان شوند یا عقب‌نشینی کنند» (madley,2004,171).

در زمان نسل‌کشی، آلمان بیش از بیست و پنج درصد از سرزمین‌های هیررو و تقریباً نیمی از گاوهای آن‌ها را در اختیار داشت. آلمانی‌ها قول داده بودند که از هیرروها مراقبت کنند، اما در عوض زمین و گاوهای آن‌ها را گرفتند. هیرروها در کشور خود احساس بردگی می‌کردند. در حالی که دولت برلین در سرزمین هیررو حضور نداشت، آن‌ها فرماندار لووتاین^۳ را برای برقراری نظم و کنترل بر آن سرزمین فرستاده بودند. با چنین تقسیمات آشکاری بین آلمانی‌ها و هیررو، جای تعجب نیست که قضاوت‌های ارزشی را به زودی به دنبال داشته باشد. در درجه اول، هیررو مانعی برای آلمانی‌ها بود. آن‌ها نه تنها مانعی برای اشغال زمین، بلکه برای منابع محدود در محیط خشک نیز مانع بودند. موانع، سرخوردگی و فشار ایجاد می‌کنند که می‌تواند منجر به مقابله مجرمانه شود. رهانیدن منطقه هیررو، مانع گسترش استعمارگری را از بین می‌برد و فشار را کاهش می‌دهد.

علاوه بر این، آلمانی‌ها اهالی هیررو را به عنوان یک انسان برابر نمی‌دیدند، بلکه بومی‌های بدوی بودند که لیاقت سرزمینی را که در آن اشغال کرده‌اند را ندارند. یک مبلغ در آن زمان در آن منطقه گفت: «یک آلمانی از طبقه متوسط به بومیان در همان سطح به عنوان یک فرد سطح عالی نگاه می‌کند (بابون اصطلاح مورد علاقه آن‌ها برای بومیان است)» (madley,2004,174). هیررو به عنوان بابون به معنایی که آن‌ها انسان نبودند و احساسات یا عواطف یکسانی را برای در نظر گرفتن ندارند مشاهده می‌کردند.

ناقوس مرگ برای مردم هیررو در دوازدهم ژانویه ۱۹۰۴ میلادی به صدا آمد. در این تاریخ، هیررو علیه مهاجران آلمانی که بیش از یکصد مهاجر و سرباز به قتل می‌رسند، متحد شد. پس از این حمله، دولت آلمان ژنرال فون تروتا را با حمایت نظامی برای سرکوب شورش فرستاد. فون تروتا برای به انجام

رساندن این هدف، دستور حذف مردم هیرو را بدون در نظر گرفتن سن یا جنسیت صادر کرد. ادعای ساده او این بود که «تمام مردم هیرو باید از بین بروند» (Bridgman&Worley,2004,23). پس از آغاز جنگ با هیرو و در جریان نسل‌کشی، فون تروتا «دستور مرگ» خود را صادر کرد که جزئیات آن این بود که مردم هیرو باید خاک را ترک کنند یا با مرگ مواجه شوند. قرار نبود هیچ شفقتی نسبت به زنان یا کودکان وجود داشته باشد و اگر به افسران آلمانی نزدیک می‌شدند، مأموران به سرشان شلیک می‌کردند تا آن‌ها را به عقب‌نشینی اجبار کنند. فون تروتا پس از چرخیدن در هیرو، یک مسیر فرار آسان ایجاد کرد که مستقیم به صحرای اوماهکه منتهی می‌شد. هنگامی که اهالی هیرو به صحرا فرار می‌کردند، اگر گروهی سعی می‌کرد در جهتی دیگر فرار کند، نیروهای آلمانی آن‌ها را مجبور به بازگشت به گروه اصلی به سمت صحرا می‌کردند.

پس از نبرد، تمام مردان، زنان و کودکانی که به دست آلمان‌ها افتادند، زخمی شدند یا در غیر این صورت، بی‌رحمانه کشته شدند. همه کسانی که در کنار راه و در شن و ماسه پیدا شدند به ضرب گلوله کشته شدند و یا با سرنیزه به مرگ تهدید می‌شدند. آن‌ها فقط سعی می‌کردند با گاوهایشان فرار کنند.^۴ پس از این که هیرو به صحرای اوماهکه راه یافت، فون تروتا با حصار دویست و پنجاه کیلومتری منطقه را محاصره کرد و فرار از بیابان را تقریباً غیرممکن کرد. یکی از مطالعات آلمانی‌ها در مورد این حمله خاطرنشان کرده که «هدف اوماهکه خشک این بود که آنچه ارتش آلمان آغاز کرده بود را تکمیل کند: از بین رفتن ملت هیرو» (Drechsler,1990,236). سربازان آلمانی، هر کدام از اهالی هیرو را که عقب افتاده بود و یا نتوانسته بود خود را به صحرا برساند، بی‌دلیل کشتند. هنگامی که به صحرا رفتند، نیروهای آلمانی به گشت‌زنی در هر سوراخ آبی که یافتند، هیرویی را که قصد نزدیک شدن داشت، راندند و یا کشتند. برخی مواقع، آلمانی‌ها سوراخ‌های آب را مسموم کردند تا هیرو آب به دست نیاورد. بسیاری از اهالی هیرو باید بین مرگ از تشنگی یا آب مسموم تصمیم بگیرند. کسانی که از نسل‌کشی اولیه جان سالم به در بردند به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند که چهل و پنج درصد دیگر در آن‌ها از بین رفت. تا پایان حمله آلمان به هیرو، تنها حدود شانزده هزار نفر از هیرو از جمعیت اولیه هشتاد هزار جان سالم به در برد؛ هشتاد درصد جمعیت هیرو نابود شدند.

در طول جنگ جهانی اول رافائل لمکین شاهد نابودی جمعیت ارمنی‌ها در امپراتوری عثمانی (امروز ترکیه) بود. این اقدامی بود که او را به بسط کلمه نسل‌کشی برای تشریح جرم بدون نام هدایت کرد. پرونده ارمنی یک نمونه اولیه نسل‌کشی است. بخش عمده‌ای از آن چه در اینجا اتفاق افتاد در هولوکاست و نسل‌کشی‌های دیگر تکرار شد. کاوش در پرونده ارمنی‌ها برجسته می‌کند که چگونه جنگ می‌تواند به عنوان سرپوش برای جنایات دیگر عمل کند. همچنین از این مورد می‌توان قصد از بین بردن ارمنیان به طور کامل یا بخشی از آن‌ها را استدلال کرد. از آنجا که قصد را می‌توان از بسیاری جهات ثابت کرد رفتار امپراتوری عثمانی باید تجزیه و تحلیل شود تا جرم نسل‌کشی را عینیت بخشد.

۱-۲- نسل‌کشی ارمنی‌ها در سال ۱۹۱۵ میلادی

فاجعه نسل‌کشی ارمنی‌ها در سال ۱۹۱۵ میلادی از هیچ‌جا فوران نکرد. سابقه بدررفتاری با ارمنیان و قتل عام‌های دیگر پیش از نسل‌کشی وجود داشت. ارمنی‌ها یک گروه اقلیت مسیحی بودند که در امپراتوری عمدتاً مسلمان عثمانی زندگی می‌کردند. به آن‌ها نه تنها خودمختاری محدودی برای حکومت بر خود داده شد، بلکه از بسیاری جهات مجبور به پذیرش موقعیتی کهنتر بودند. ارمنیان مشمول مالیات‌ها و قواعدی بودند که جمعیت مسلمانان نبودند. در سال ۱۸۹۴ میلادی جمعیت ارمنی‌ها شروع به اعتراض به این رفتار تبعیض‌آمیز کردند. در نتیجه سلطان حمید دوم، ارتشی برای سرکوبی معترضان فرستاد که نتیجتاً سه هزار ارمنی کشته شدند. در اوت ۱۸۹۴ میلادی سربازان عثمانی یک قتل عام بیست و سه روزه علیه ارمنیان طرفدار طرح آزمایشی مالیات‌های بالا را مرتکب شدند. یک سال بعد، در اکتبر ۱۸۹۵ میلادی، حمله‌ای ده روزه پس از آن صورت گرفت که ارمنیان درخواست مالیات عادلانه و خودمختاری را به سلطان ارائه کردند. این حملات و قتل‌عام‌ها به عنوان پیش‌زمینه‌ای برای نسل‌کشی در سال ۱۹۱۵ میلادی بودند. تصمیم به اجرای نسل‌کشی ممکن است تا حدودی بر اساس مدل انتخاب عقلانی بوده باشد.

به نظر می‌رسد که هدف قتل عام‌های قبلی علیه ارمنیان تحقیر و زیردست‌انگاری آن‌ها است. امپراتوری عثمانی هنگامی که با تهدید ارمنیان در طول جنگ جهانی اول روبرو شد، ممکن است معتقد بوده باشد که اقدامات قبلی آن‌ها دوباره کارساز خواهد بود. ناآرامی‌های سیاسی از اوایل دهه ۱۹۰۰ میلادی آغاز شد. تا سال ۱۹۰۸ میلادی کمیته اتحادیه و پیشرفت دولت را سرنگون کرده و قدرت را در دست گرفت. در سال ۱۹۱۳ میلادی یک کودتای داخلی منجر به قدرت گرفتن یک جناح فراملی‌گرا

شد. پس از آن دولت ناسیونالیسم را ترویج کرد، از جمله ایده «ترکیه برای ترک‌ها». به دنبال این ایده هر غیر ترک، فردی بی‌اعتماد محسوب می‌شد؛ ارمنی‌ها به یک هدف نخست تبدیل شدند.

در عین حال امپراتوری عثمانی با جنگ‌های داخلی مواجه بود که در نهایت امپراتوری را از نظر قلمرو و نفوذ کاهش داد. هنگامی که بلغارستان، صربستان و یونان استقلال خود را از امپراتوری بدست آوردند، عثمانی‌ها چهارصد و بیست و چهار هزار مایل مربع زمین و پنج میلیون نفر جمعیت را از دست داده بودند. این زیان‌ها قطعاً فشارهایی بر امپراتوری عثمانی وارد ساخت تا در برابر هرگونه اختلافات داخلی بیشتر؛ چه واقعاً و چه عقلاً مقاومت کند. امپراتوری عثمانی که با از دست دادن قلمرو و نفوذ مواجه بود، اندکی وارد جنگ جهانی اول شد و زود با زیان‌های سنگینی مواجه گردید. عثمانی‌ها سریعاً ارمنی‌ها را مسئول این زیان‌ها می‌دانستند. این دلیل عملاً به عثمانی‌ها اجازه داد تا یک گروه اقلیت را سرزنش کنند و آن‌ها را مانعی برای حفظ قدرت ببینند. هنگامی که دولت دیکتاتوری بیگانه، هراسی را که منجر به خشم در سراسر ترکیه شد ترویج نمود، توانست از آن به عنوان ابزاری برای بسیج و ترغیب مردم جهت ضرورت‌انگاری ریشه‌کن کردن ارمنیان استفاده کند.

در بیست و چهارم آوریل ۱۹۱۵ میلادی سربازان متفقین در گالیپولی ترکیه مستقر شدند. در همان روز دولت دستور قتل دویست و پنجاه ارمنی را صادر کرد. دستور اخراج به زودی پس از دستور اخراج قهری ارمنیان به صحرای سوریه (مشابه تبعید هیرو به صحرای اوماهکه) صورت گرفت. در طول تبعیدها مردان از هم جدا شدند و کشته شدند. بسیاری از مرگ‌ها ناشی از خستگی و کم‌آبی در راه بیابان بود. مردان، تعداد حدود هشتصد نفر، در گروه‌های چهارده نفره به هم گره خورده بودند و قبل از روز تعطیل به خارج از شهر هدایت شدند تا توسط ساکنان دیده نشوند؛ تحت محافظت سنگین آن‌ها را به روین چند ساعت زمان راهپیمایی از هارپوت برده شدند و سپس توسط ژاندارم تیرباران شدند؛ آن‌هایی که این طور کشته نشدند با چاقو اعدام شدند. ظرف چند ماه، دولت با تصویب قانون موقت اخراج، رفتار آن‌ها را قانونی اعلام کرد. دولت با قانونی کردن رفتار خود، رفتار ارتكابی سربازان را خرسندساز و قانونی اعلام نمود. «شما فقط از قانون پیروی می‌کردید». در نسخه نهایی آن، دستورهای اخراج، که منجر به نسل‌کشی شد، از دولت ملی به وزیر کشور و به دفاتر نظامی و ایالتی ابلاغ شد.

در پایان باید اذعان داشت تمام ملت ترکیه در اخراج و نسل‌کشی ارمنی‌ها نقش داشتند. برای تشویق تمکین، دولت دستورالعمل‌های زیر را صادر کرد: «ارمنی‌ها باید از بین بروند. اگر هر مسلمانی از یک

مسیحی محافظت کند، ابتدا خانه‌اش سوزانده می‌شود، آنگاه مسیحی در برابر چشمانش کشته می‌شود و سپس خانواده و خودش». حرکت هزاران نفر در طول صدها مایل بدون غذا یا آب مناسب مقید به مرگ بسیاری از مردم به‌ویژه کودکان و سالمندان بود. اجساد مرده باقی مانده بودند تا در آفتاب داغ پیوسند؛ کودکانی که شکم‌شان نفخ کرده بود و در فضای باز در انتظار مرگ بودند. ارمنیان مجبور شدند هزاران مایل به سمت سایت‌های اعدام راهپیمایی کنند.^۵

تنها یک چهارم اخراج‌شدگان زنده ماندند تا به صحرای سوریه برسند. در آنجا مجبور شدند بدون غذا و تدارکات زنده بمانند. این کشتار هرچند هنگامی که به بیابان رسیدند متوقف نشد. واحدهای کشتار از طریق روستاهایی که در طول مسیر قرار داشتند می‌آمدند و بازماندگان را می‌کشتند؛ «کودکان با سنگ کوبیده شدند، زنان با شمشیر از هم گسیخته شدند، مردان مثله شدند، برخی زنده به درون شعله‌های آتش پرتاب شدند» (Adalian, 2004, 61). گزارش شده که رودخانه‌های دجله و فرات با اجساد مرده مسدود شده‌اند. این بیماری آب رودخانه را به طرز فجیعی غیربهداشتی و غیرقابل آشامیدن کرد. دی ستتری و بیماری‌های دیگر هنگامی که بازماندگان به صحرای سوریه رسیدند بسیاری را کشت. هنگامی که این کشتار به پایان رسید، در جایی بین یک میلیون تا یک و نیم میلیون ارمنی مرده بودند. تمام روستاهای ارمنی در ترکیه به طور کامل ویران شدند و خانه‌هایشان تخلیه و تصرف شدند.

۲- نسل کشی پس از سال ۱۹۴۸ میلادی

زمانی که سازمان ملل متحد کنوانسیون نسل کشی را تصویب کرد، بیانیه مردمی «دیگر هرگز» به عنوان فریادی علیه نسل کشی پدیدار شد. در حالت ایده‌آل کنوانسیون از نسل کشی‌های آینده جلوگیری می‌کرد و جان انسان‌ها را نجات می‌داد. با این حال، این هدف عالی هرگز واقعاً تحقق نیافته است. اغلب مسائل سیاسی وقوع نسل کشی را تحت الشعاع قرار می‌داد و مداخله و پیشگیری را محدود می‌کرد. توجه چندانی به توافقات در کنوانسیون، هنگام مواجهه با نسل کشی صورت نگرفت. جهان در جنگ سرد سراب شد و کمونیسم به تهدیدی عمدتاً جهانی تبدیل شده بود. علاقه به نسل کشی زاییده جنگ جهانی دوم و هولوکاست به سرعت کم‌رنگ شد. در این دوره مواردی از جنایات علیه بشریت رخ داده است که ممکن است در سطح نسل کشی حائز توجه باشد. با این حال، هیچ یک از کشورهای امضاءکننده کنوانسیون

۵- موزه یادبود هولوکاست ایالات متحده امریکا

نسل‌کشی نگرانی‌چندانی راجع به این موارد نداشته است. قسمت‌هایی از نسل‌کشی نیز وجود داشت که کاملاً منطبق با تعریف سازمان ملل متحد بود. دوباره، این نسل‌کشی‌ها بدون در نظر گرفتن تعهدات ناشی از کنوانسیون، معمولاً مجاز به ادامه کار بودند.

۲-۱- نسل‌کشی بنگلادش (۱۹۷۱ میلادی)

برای درک نسل‌کشی در بنگلادش باید به روزهای استعمار توسط بریتانیای کبیر برگردیم. بریتانیای کبیر تصمیم گرفت مستعمره خود، هندوستان را بر اساس دین تقسیم کند. دولت جدید پاکستان به عنوان اکثریت مسلمان تأسیس شد. جمعیت مسلمانان بنگالی تصمیم گرفتند در این زمان بخشی از پاکستان شوند. این امر دو ملت جداگانه؛ پاکستان شرقی^۶ و پاکستان غربی^۷ را به وجود آورد. این دو بخش پاکستان بیش از ده مایل با تفاوت جمعیت، فرهنگ و زبان از هم جدا شدند. بنگالی‌ها اکثریت جمعیت بودند اما زبان و فرهنگ آن‌ها از سوی پاکستان غربی تهدید می‌شد. هنگامی که یک دیکتاتوری نظامی کنترل پاکستان غربی را در دست گرفت، بنگالی‌ها به یک اقلیت سرکوب شده تبدیل شدند. بنگالی‌ها پست‌های نمایندگی عادلانه‌ای در دولت دریافت نکردند. زبان آن‌ها برای چندین سال از به رسمیت شناختن رسمی محروم شد. بنگالی‌ها نیز از نظر اقتصادی مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند که اکثریت محصولی را تولید می‌کردند که درآمدی را برای دولت به ارمغان می‌آورد اما خود سود چندانی از محصول دریافت نمی‌کردند. من این اکثریت را به اقلیت کاهش می‌دهم.^۸

علاوه بر این بنگالی‌ها مجبور بودند برای محافظت از ادبیات، موسیقی، رقص و هنر خود در برابر نابودی بجنگند. فرهنگ بنگالی به عنوان «متمایل به هندو» برچسب زده می‌شد که آن‌ها را از دولت مسلمانان بیگانه می‌کرد. در میان این احساسات فریادی برای خودمختاری و دموکراسی در میان ملت بنگالی به وجود آمد. در انتخابات سال ۱۹۷۰ میلادی هیئت بنگالی اکثریت آرا را دریافت کرد. رئیس‌جمهور یحیی خان برای جلوگیری از در دست گرفتن کنترل دولت بنگالی‌ها، کنگره را به طور نامحدود به حالت تعلیق درآورد. در نتیجه دولت پاکستان غربی احساس کرد که باید به بنگالی‌ها درسی دهند که با

۶- امروزه بنگلادش

۷- پاکستان امروزی

۸- ژنرال تیککا خان، فرماندار نظامی بنگال شرقی

حکومت پاکستان غربی رقابت نکنند و تلاش خود را برای خودمختاری و دموکراسی متوقف کنند. پاکستان غربی به دنبال نتیجه‌گیری نظامی برای تهدید اساسی توسط بنگالی‌ها بود. همان‌طور که در بسیاری از دوره‌های نسل‌کشی دیده‌ایم، گروه هدف به عنوان مانعی برای غلبه بر آن شناخته می‌شود. رهایی پاکستان شرقی از نفوذ هندوها به عنوان راهی احتمالی برای کنترل جمعیت مسلمان باقیمانده دیده می‌شد. علاوه بر باورهای ضدهندویی پاکستان غربی، یک احساس کلی وجود داشت که بنگالی‌ها یک گروه کهنتر از نظر فرهنگی و نژادی هستند. بنگالی‌ها به اندازه کافی رزمی و اسلامی دیده می‌شدند. «ایدئولوژی نابودی ملت بنگالی این بود که آن‌ها از نوادگان قبلی بومی هند بودند. آن‌ها سزاوار حکومت نیستند بلکه فقط تابع حکومت می‌شوند. بنابراین قرار بود آن‌ها به گونه‌ای خرد شوند که هرگز نتوانند میوه پیروزی انتخابات را مطالبه کنند» (Beachler, 2007, 469).

مشابه نسل‌کشی هیررو، نسل‌کشی بنگلادش توسط ارتش در عملیات نظامی صورت گرفت. در حالی که «راه حل نهایی» برای مشکل بنگالی‌ها خشونت‌بار بود و بسیاری از غیرنظامیان کشته شدند، عمدتاً از طریق حکم و دستور نظامی به انجام رسید. رییس جمهور یحیی خان پیش از نسل‌کشی به ژنرال‌هایش گفت: «سه میلیون نفر از آن‌ها را بکشید و بقیه از دست ما غذا می‌خورند»

(Keirnan, 2007, 64). بنا به گزارش‌ها، پس از ورود ژنرال تیککا خان به بنگلادش، او راه حل نهایی خود را برای مشکل بنگالی اعلام کرد و ادعا کرد که در چهل و هشت ساعت چهار میلیون نفر را خواهد کشت. ژنرال تیککا خان مأموریت خود را جهاد یا جنگ مقدس، علیه مسلمانان هندو و بنگالی می‌نامید. یکی از مقامات نظامی گفت: ما مصمم هستیم که پاکستان شرقی را یک بار و برای همیشه از گزند تهدید جدایی‌خواهی پاکسازی کنیم، حتی اگر به معنای کشتن دو میلیون نفر و تصرف به عنوان مستعمره به مدت سی سال باشد. انگیزه این بود که تهدید جدایی‌خواهی را در عین پاکسازی منطقه، نفوذ هندوها را نیز سرکوب کند.

نسل‌کشی مسلمانان بنگالی و هندوها از بیست و پنجم مارس ۱۹۷۱ میلادی آغاز شد. آن شب عملیات سرچ‌لایت آغاز شد که هفده استاد و دو بیست دانشجو در دانشگاه داکا^۹ کشته شدند. عملیات سرچ‌لایت به عنوان یک حمله مسلحانه گسترده علیه داکا طراحی شده بود. روز بعد، بیست و ششم مارس ۱۹۷۱

میلادی، بنگلادش از پاکستان اعلام استقلال کرد؛ دو روز بعد در بیست و هشتم مارس ۱۹۷۱ میلادی پاکستان به بنگلادش اعلام جنگ کرد.

همان‌طور که در مورد ارمنی‌ها و هولوکاست دیدیم، نسل‌کشی که در طول جنگ رخ می‌دهد، اغلب می‌تواند پنهان شود. در بنگلادش نسل‌کشی به اندازه‌ای که ممکن است پاکستان امیدوار بود مخفی نماند. چندین کشور از نسل‌کشی خبر داشتند و در نهایت هندوستان برای کمک به بنگالی‌ها مداخله کرد. با این حال مداخله هندوستان به کنوانسیون نسل‌کشی متکی نبود. در عوض هندوستان در مبارزه استقلال‌طلبی خود به یک ملت کمک می‌کرد.

با آغاز جنگ، بنگالی‌ها به تاکتیک‌های چریکی جنگ متوسل شدند. در پاسخ ارتش پاکستان استراتژی جستجو و نابودی را آغاز کرد. این ماموریت‌های جستجو و نابودی شامل کشتار گسترده، غارت، سوزاندن و تجاوز به مناطقی بود که اقدامات چریکی در آن‌ها گزارش شده بود. ارتش ابتدا منطقه بنگالی‌ها را پاکسازی می‌کرد و سپس هندوهای منطقه به‌ویژه هندوهای ارتش، روزنامه‌نگاران، معلمان و دانش‌آموزان را می‌کشت. الگوی مشترک این بود که وارد روستا شوند، پیرسند هندوها کجا زندگی می‌کردند و سپس تمام هندوهای مرد را می‌کشتند. پس از آن سربازان، بی‌محابا روستاها را می‌سوزاندند و هر باقی‌مانده‌ای را سر می‌بریدند. در مرحله اول نسل‌کشی، مردان جوان قوی هدف مرگ قرار می‌گرفتند. در مرحله دوم دختران و زنان به هدف تجاوز جنسی تبدیل می‌شدند. بنگلادش پس از نه ماه درگیری استقلال خود را به دست آورد. هیچ برآورد محکمی از شمار کشته‌شدگان در نسل‌کشی بنگلادش وجود ندارد؛ گفته می‌شود در هر نقطه بین یک میلیون تا سه میلیون نفر که به قتل رسیده‌اند.

۲-۲- نسل‌کشی تیمور شرقی (۱۹۷۵ میلادی)

بسیار شبیه به نسل‌کشی در بنگلادش، در تیمور شرقی در نتیجه یک جنبش استقلال‌طلبی، نسل‌کشی وحشت‌گسترده‌ای را رقم زد. جزیره تیمور در مجمع‌الجزایر اندونزی واقع شده است و به تیمور غربی و تیمور شرقی تقسیم می‌شود. این جزیره توسط اربابان استعماری خود در هلند و پرتغال به تیمور شرقی تحت کنترل پرتغال تقسیم شد. تیمور شرقی برای بخش عمده‌ای از وجود استعماری‌اش نسبتاً مورد غفلت پرتغال قرار گرفت و بیشتر تیمور شرقی زندگی سنتی روستایی داشتند. این امر برای چندین دهه تا سال ۱۹۷۴ میلادی ادامه داشت تا این که دولت در پرتغال سرنگون شد و یک قدرت ضداستعماری جایگزین

شد. در زمان رژیم جدید، تیمور شرقی قرار بود پس از یک دوره استعمارزدایی به کمک پرتغال به یک ملت مستقل تبدیل شود.

در زمان ناآرام که استعمارزدایی بود، اندونزی ابراز تمایل کرد که کنترل تیمور شرقی را در دست گیرد و آن را به اندونزی بزرگ ضمیمه کند. بسیاری از مردم تیمور شرقی این پیشنهاد را تأیید نکردند و آن‌ها تحت حزب فرتیلین دولت خود را تشکیل دادند. فرتیلین حمایت گسترده‌ای در سراسر تیمور شرقی داشت و با پرتغال برای ایجاد یک دولت فعال و کارآمد برای یک کشور مستقل همکاری می‌کرد. رژیم سوهارتو در اندونزی اظهاراتی بیان می‌داشت که آن‌ها از تیمور شرقی در تمایل به یک ملت مستقل حمایت می‌کنند. با این حال، رژیم مخفیانه در حال برنامه‌ریزی حمله خود به این جزیره بود تا بتواند با اندونزی رابطه برقرار کند. در حالی که رژیم سوهارتو به طرز مشهوری غیردموکراتیک بود، آن‌ها همچنین ضد کمونیست بودند، که این رژیم را به متحد اکثر قدرت‌های بزرگ در زمان تبدیل کرد.

یکی دلایلی که تیمور شرقی نمی‌خواست به اندونزی بپیوندد داشته باشد فرهنگ‌های مختلف آن‌ها بود. در حالی که فاصله جغرافیایی اندونزی و تیمور شرقی اندک بود، تفاوت‌های فرهنگی بسیاری مشهود بود. با این که تیمور شرقی بخشی از مجمع‌الجزایر اندونزی است، اما تیمور شرقی خود را ملیت جداگانه و متمایزی می‌بیند. در حالی که اندونزی عمدتاً مسلمان است، تیمور شرقی به مذهب کاتولیک و ادیان آئیمستی گرایش دارد. قومیت و فرهنگ تیمور شرقی نیز بسیار پیچیده‌تر از فرهنگ اندونزی است. سنت‌های سیاسی بین دو مردم متفاوت است مانند تکلم به زبان‌های متعدد در تیمور شرقی. جمعیت متنوع قومی تیمور شرقی را نمی‌توان به راحتی زیرمجموعه یا گنجانیده شده در جمعیت اندونزی قرار داد. باورهای مذهبی متنوع و زبان‌های مختلف، تیمور شرقی را به مردمی منحصر به فرد و از نظر اجتماعی متنوع تبدیل می‌کند. این اختلافات زمانی از سوی رژیم اندونزی نادیده گرفته شد که تصمیم گرفتند ملت جزیره را مالک شوند.

بخش عمده‌ای از مبارزه و جنایت نسل‌کشی تیمور شرقی توسط ارتش اندونزی به انجام رسید. پس از یک قتل عام، شنیده شد که دو ژنرال ارشد نظامی می‌گویند که این کشتار «لازم است و هیچ پشیمانی در کار نیست». فرماندهان ارتش تهدید کردند که «نابودی همه مردم طرفدار استقلال، پدر و مادر، پسر، دختر و نوه» (Silove, 2000, 68). در هفتم دسامبر ۱۹۷۵ میلادی، نیروهای اندونزی از خشکی و دریا به تیمور شرقی حمله کردند. از همان ابتدا، نیروهای اندونزی به خشونت علیه مردم تیمور شرقی اقدام کردند. سربازان اندونزیایی به

زیاده‌روی در کشتار تیمور شرقی، شکنجه و تجاوز به مردم غیرنظامی ادامه دادند. مأموریت‌های جستجو و نابودی با استفاده از بمباران‌های هوایی باعث کشته شدن غیرنظامیان و نیروهای آن‌ها شد. سربازانی که آمدند شروع کردند به کشتن هر کسی که می‌توانستند پیدا کنند. اجساد زیادی در خیابان‌ها وجود داشت. تنها چیزی که می‌دیدم سربازانی بودند که می‌کشتند، کشتند، کشتند.^{۱۰}

تعداد مرگ دقیق نسل‌کشی تیمور شرقی وجود ندارد. از ششصد و پنجاه هزار نفر جمعیت اولیه این جزیره، یکصد و پنجاه هزار نفر در چهار سال اول درگیری کشته یا ناپدید شده بودند. تا پایان نبرد نزدیک به بیست و چهار سال بعد تخمین زده می‌شود که دویست هزار نفر جان خود را از دست داده‌اند. اما در حالی که نسل‌کشی شدت گرفت بیم آن می‌رفت که نیمی از جمعیت ممکن است با انقراض مواجه شوند، بنابراین ممکن است هرگز معلوم نشده باشد که چند تن از تیمور شرقی توسط اندونزی نابود شده‌اند. اشغال تیمور شرقی توسط اندونزی تا سال ۱۹۹۹ میلادی به طول انجامید. در سال ۱۹۹۹ میلادی رییس جمهور سوهارتو استعفا داد و سازمان ملل متحد یک دولت موقت برای حکومت تیمور شرقی تشکیل داد. دولت موقت تا اولین انتخابات تیمور شرقی در سال ۲۰۰۱ میلادی باقی ماند. پس از انتخابات به سرعت تصویب قانون اساسی جدید را دنبال کرد. در بیست و هفتم سپتامبر ۲۰۰۲ میلادی این کشور با استفاده از نام‌گذاری پرتغالی‌ها به تیمور-لست^{۱۱} تغییر نام داد و به عنوان یک کشور عضو کامل در سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

۲-۳- نسل‌کشی کردها در عراق (۱۹۸۸ میلادی)

نسل‌کشی کردها در عراق اغلب تحت‌الشعاع جنگ ایران و عراق قرار می‌گیرد. جنگ به عنوان سپر برای پنهان‌سازی اقدام جهت کشته شدن جمعیت کرد عمل می‌کرد. جنگ می‌تواند مولد جرایم باشد و منجر به جنایات دیگر از جمله نسل‌کشی شود.

در سپتامبر ۱۹۸۰ میلادی اختلافات ایران و عراق بر سر خطوط مرزی هنگامی به جنگ آغاز شد که ایران چندین شهر مرزی عراق را بمباران کرد. رژیم صدام حسین با استفاده از جنگ به عنوان پوشش، کمپینی تعیین شده برای از بین بردن جمعیت کردها ایجاد کرد. بخشی از ایدئولوژی حزب بعث حسین در عراق ایجاد یک شخصیت ملی‌گرای عرب بود. این ایدئولوژی به زودی برای پوشش مناطقی از کشور

۱۰- اسقف کاتولیک دلی، تیمور شرقی

گسترش یافت که به طور سنتی در طبیعت عرب نبودند. کردهای عراق مانعی برای عربی شدن کامل عراق بودند. زندگی در بخش‌های غنی از نفت عراق نیز منجر به تمایل به عرب کردن محلی یا رهایی آن از دست جمعیت کردها شد. نسل‌کشی کردها تحت کنترل سختگیرانه‌ای که صدام حسین در کشورش به کار می‌برد تکامل یافت. با یک ایدئولوژی عربی در جای خود، شناسایی و انتقاد از جمعیت کرد آسان بود.

کردها در منطقه‌ای به مساحت حدود هفتاد و چهار هزار مایل مربع زندگی می‌کنند که در سراسر ترکیه، ایران، عراق و سوریه کشیده شده است. بیشتر منطقه به طور متراکم کوهستانی و به شدت جنگلی است؛ اکثریت کردها به عنوان کشاورز و ساکن کوهستان گذران زندگی می‌کردند. کردها با این که هرگز دولت شناخته شده‌ای از خود نداشتند، خود را بومی این منطقه می‌بینند. کوه‌های کردستان آن را از نظر جغرافیایی از بخش عمده‌ای از بقیه عراق منزوی کرد. کردها علاوه بر جدایی جغرافیایی، نماینده یک گروه قومی متمایز هستند. زبان، آداب، رسوم و سنت‌های کردی همگی منحصر به مردم کرد هستند. در حالی که کردها در چندین ملت مختلف گسترده می‌باشند، هویت فرهنگی و قومی خود را حفظ کرده‌اند. در زمان نسل‌کشی، کردها حدود بیست درصد تا بیست و پنج درصد از جمعیت عراق را تشکیل می‌دادند؛ بزرگترین اقلیت قومی در این کشور.

هویت فرهنگی و قومی منحصر به فرد کردها آن‌ها را به راحتی برای عراقی‌ها قابل شناسایی کرد. اما برای ادامه روند فردی‌سازی و شناسایی «دیگری» دولت عراق نیاز به سرشماری در سراسر کشور داشت. در سرشماری، همه شهروندان عراقی مجبور بودند قومیت خود را اعلام کنند؛ تنها گزینه عرب یا کرد بود. هر کسی که موفق به شرکت در سرشماری نشد، منوط به از دست دادن تابعیت عراق بود و قرار بود به عنوان فراری ارتش محسوب شود. بسیاری از کردها ادعا کردند که هرگز از سرشماری مطلع نشده‌اند که ممکن است به دلیل مکان منزوی کردها، درست باشد. هر کسی که خودمعرفی، اعلام به کرد بودن می‌کرد محکوم به تخریب خانه و تبعید به منطقه خودمختار می‌شد. زمان سرشماری دیگر، بسیاری از شهرها و روستاهای کردنشین بر روی نقشه‌های رسمی کشیده نمی‌شدند. علاوه بر سرشماری، که به وضوح کردها را «دیگری» معرفی کرد، قضاوت‌های دیگری نیز علیه آن‌ها صورت گرفت. یک افسر پلیس گفت: «سگ‌ها هیچ ارتباطی با اسلام ندارند»، یا همه کردها را «خرابکار»، «همه خرابکارانی که ما با سلاح‌های شیمیایی به آن‌ها حمله کردیم» معرفی کرد. وقتی روحانی سالخورده باليسان نزد مقامات حزب بعث در سروچاوا رفت و خواستار بهبود شرایط در مجموعه شد، با تحقیر به او گفتند: «شما انسان نیستید».

پیش از نسل‌کشی در سال ۱۹۸۸ میلادی، المجدید که مسئول منطقه کردنشین بود، چندین فرمان صادر کرد که حقوق مردم کرد را محدود می‌کرد. در ششم آوریل ۱۹۸۷ میلادی حق مالکیت همه «خرابکاران» را از آنها سلب کرد؛ در دهم آوریل، او تمام حقوق قانونی روستاییان در مناطق ممنوعه (جایی که بیشتر جمعیت کردها در آن قرار داشت) را به حالت تعلیق درآورد؛ در اول ماه می، المجدید دستور اعدام بستگان درجه یک خرابکاران را صادر کرد؛ در چهاردهم ماه می، او اجازه اعدام غیرنظامیان زخمی را داد و در سوم ژوئن کشاورزی و واردات کالا به منطقه را ممنوع کرد. حملات نسل‌کشی به کردها معروف به انفال از الگوی منظمی پیروی می‌کرد.

منطقه هدف قرار گرفته، محاصره و سپس از هوا بمباران می‌شد، که شامل استفاده از سلاح‌های شیمیایی بود. هنگامی که جمعیت شروع به فرار از بمب‌گذاری کردند، سربازان زمینی وارد منطقه می‌شدند و حمله زمینی به کسانی که در حال فرار بودند را انجام می‌دادند. افرادی که تسلیم سربازان شدند، دیگر هرگز دیده نشدند. برخی دیگر که در جریان این حمله اسیر شده بودند به اردوگاه‌هایی منتقل می‌شدند که مردان و زنان از هم جدا شده و مردان به صورت توده‌ای کشته می‌شدند. غیرمعمول نبود که مردان را به هم می‌بستند تا در یک خط در لبه گودال بایستند و سپس از پشت به آنها شلیک کنند و به گودال بیفتند که به عنوان گور آنها بود. برخی از سایت‌های گور حاوی ده‌ها چاله جداگانه حاوی هزاران قربانی بودند. بیشتر حملات انفال پس از برخی تعاملات نظامی با ایران در طول جنگ عراق و ایران رخ داد. ارتش از خطوط مقدم جنگ عقب‌نشینی می‌کرد تا به نسل‌کشی کردها دست پیدا کند. تعداد دقیقی از قربانیان کمپین انفال وجود ندارد.

از آنجا که کردها در طول جنگ نیز در ایران زندگی می‌کردند، باید بررسی کنیم که چرا ایران علیه جمعیت کرد خود دست به نسل‌کشی نزده است. ایران در طول دهه ۱۹۸۰ میلادی بسیار شبیه عراق به نظر می‌رسید، رژیم‌های مذهب‌سالار^{۱۲} که جا برای مخالفت نداشت. در حالی که کردها در ایران حضور داشتند، به نظر نمی‌رسد همان سطح عربی شدن در ایران وجود داشته باشد که در عراق وجود داشت. در حالی که صدام حسین وسواس داشت که عراق را به یک ملت عرب تبدیل کند، ایران راضی بود که یک رژیم اسلامی باشد. این عدم تمایل عربی شدن ممکن است توضیح دهد که چرا گروه‌های درون ایران همسایگان کرد خود را مشکل‌ساز قلمداد نمی‌کردند. بدون هیچ تقسیم قومی، کردها در ایران مانعی برای

دولت ایران ایجاد نکردند. در حقیقت، در جریان مبارزات انفال در نزدیکی مرز با ایران، بسیاری از کردها برای فرار از مرگ در عراق به ایران گریختند. هیچ مدرکی دال بر آزار و اذیت یا تلاش ایران برای برگرداندن پناهندگان کرد در مرز وجود ندارد. هیچ دلیلی بر نفرت یا تمایل به پاکسازی ایران از کردها توسط دولت، ارتش یا مردم ایران وجود ندارد. در حالی که به نظر می‌رسید تلفات در جنگ عراق و ایران باعث حملات نسل‌کشی به کردها در عراق شده است، در پی هیچ نبردی چنین حمله‌ای به کردهای ایران صورت نگرفته است. ممکن است دلیلش این باشد که ایرانیان در کارزار خود علیه عراق موفق‌تر بوده‌اند در حالی که ایران دارای موقعیت سیاسی خودکامه عراق و همچنین یک جمعیت کرد در مرزهای خود بود، این کشور اقدام به نسل‌کشی نکرد. درک این که چرا شرایط مشابه منجر به نتایج مختلف می‌شود، می‌تواند به ما کمک کند تا دلیل ارتکاب نسل‌کشی در برخی ملت‌ها را درک کنیم و چرا برخی دیگر این کار را نمی‌کنند.

۲-۴- نسل‌کشی روآندا (۱۹۹۴ میلادی)

روآندا کشوری کوچک و محصور در خشکی در آفریقای مرکزی است. در حالی که کوچک است، ساکنان زیادی در آن زندگی می‌کنند. در این منطقه دو گروه قومی اصلی وجود دارد: هوتو و توتسی.^{۱۳} هوتوها در زمان نسل‌کشی حدود هشتادوپنج درصد از جمعیت را تشکیل می‌دادند. توتسی‌ها حدود چهارده درصد از جمعیت را نمایندگی می‌کردند. جمعیت بومی، معروف به توات^{۱۴}، حدود یک درصد از جمعیت را تشکیل می‌داد. روآندا به عنوان مستعمره بلژیک موجودیت خود را آغاز کرد. تحت این استعمار بود که گروه‌های قومی هوتو و توتسی بیشتر قابل شناسایی و ذاتی مانند یک طبقه بودند.

در اصل، کلمه توتسی به شخصی که از نظر گاو غنی بود اشاره داشت. در اصل از هوتو برای اشاره به مردم عادی که ثروتمند نبودند استفاده می‌شد. زمان حاکمیت استعمار بلژیک بود که این اصطلاحات هویت قومی متمایزی پیدا کردند که قابل تغییر نبود. ممکن است در اصل تفاوت‌های جسمی بین هوتوها و توتسی‌ها وجود داشته باشد، اما ازدواج‌های مشترک بیشتر این تفاوت‌ها را از بین برده بود. در کنار این تمایزهای جسمی که تا سال ۱۹۹۴ میلادی کم‌رنگ شد، هوتوها و توتسی‌ها فرهنگ مشترکی داشتند. آن‌ها به یک زبان صحبت می‌کردند، آداب و رسوم و نام‌های قبیله‌ای یکسانی داشتند. آن‌ها در مدارس و

13- Hutu & Tutsi

14- Twa

کلیساها مشترک تحصیل می کردند و در اداره‌های یکسانی با یکدیگر کار می کردند.

بلژیکی‌ها قدرت سیاسی توتسی‌ها را به رغم اقلیت‌شان، بر اکثریت جمعیت هوتو غالب ساختند. این موضوع منجر به ایجاد نارضایتی هوتوها شد. این نارضایتی تا زمان استقلال در سال ۱۹۶۲ میلادی به طول انجامید. هنگامی که رواندا استقلال خود را به دست آورد، بلژیک وفاداری خود را از توتسی‌ها به هوتو تغییر داد و در انقلاب سیاسی آن‌ها به هوتو کمک کرد. در پایان هوتو قدرت سیاسی را در دست گرفت و بیش از یکصدوسی هزار توتسی از رواندا گریختند. ده سال بعد ژنرال جووتال هایاریمانا^{۱۵} کنترل حکومت را در دست گرفت و رواندا را به یک دولت یک حزبی تحت کنترل خود تبدیل کرد. رژیم نظامی جدید تمام قدرت سیاسی را در حزب رییس جمهور تحکیم کرد و دخالت توتسی در دولت ایالتی جدید را ممنوع ساخت.

تا زمان نسل‌کشی در سال ۱۹۹۴ میلادی، قدرت سیاسی رژیم هایاریمانا با مذاکرات صلحی که برای افزایش نمایندگی توتسی در دولت طراحی شده بود، تهدید شد (Des Forges, 1999, 12). این توافقات آروشا در نهایت منجر به تقسیم دولت-قدرت بین هوتو و توتسی شد. توافق آروشا توسط سازمان ملل متحد برای ایجاد صلح به رواندا پس از جنگ داخلی و ناآرامی‌ها منعقد شد. اکثریت هوتو نمی‌خواستند قدرت را با توتسی‌ها تقسیم کنند. دولت و دیگران با استفاده از ارباب و تهدید، توتسی‌ها را بدنام کردند و آن‌ها را به عنوان خواهان شرارت و آشوب‌طلب در اذهان مردم هوتو متجسم ساختند. بخش عمده‌ای از جمعیت هوتو بر این باور بودند که توتسی‌ها متعلق به جامعه ملی نیستند. به آن‌ها به عنوان تهدیدی برای امنیت مردم هوتو نگاه می‌شد. یکی از مقامات بلندپایه در دولت رواندا به هوتو گفت که «بدانید کسی که اکنون گلویش را نمی‌بُرد، کسی خواهد بود که گلوی شما را خواهد برید». رهبری هوتو علاوه بر تداعی توتسی به عنوان تهدیدی برای هوتو، آنچه را که به «ده فرمان هوتو» معروف شد، صادر کرد. از جمله این فرمان‌ها ترسیم چهره زنان توتسی به عنوان توطئه‌کننده و نفوذگر قومیت هوتو بود. آن‌ها همچنین گفتند که تمام توتسی‌ها در معاملات تجاری صادق نبودند، ارتش نباید عضو توتسی داشته باشد و هوتو نباید هیچ رحمی به توتسی داشته باشد. اصطلاحات دیگری که برای توصیف توتسی‌ها به کار می‌رفت، اییتسو و اینکوتانی^{۱۶} بودند. اییتسو به عنوان همدست دشمن ترجمه می‌شود و اینکوتانی به عنوان سوسک ترجمه می‌شود. توتسی

15- Juvenal Habyarimana

16- Ibyitso and inkotanyi

همچنین به مارهایی تعبیر می‌شد که به جامعه هوتو نفوذ می‌کردند و همبستگی هوتو را مختل می‌کردند. همه این قضاوت‌های ارزشی، در صورت عرضه نشدن، توسط دولت و رسانه‌های دولتی حمایت می‌شد. روند فزاینده نسل‌کشی طی چندین ماه اتفاق افتاد. از آغاز مذاکرات صلح اختلافاتی در بین دولت تحت مدیریت هوتو وجود داشت. همان‌طور که مشخص شد رییس جمهور هابیاریماننا که چاره‌ای جز رضایت دادن به مذاکرات صلح نداشت، توسط رژیم خود هدف قرار گرفت. در تاریخ ششم آوریل ۱۹۹۴ میلادی، در پرواز برگشت به رواندا، هواپیمای وی سرنگون شد و هابیاریماننا و رییس جمهور بوروندی کشته شدند. چند ساعت پس از سقوط هواپیمای دولت در رواندا طرح خود را برای مبارزه هوتوها علیه توتسی‌ها با جنایت نسل‌کشی آغاز کرد. تیراندازی‌های پراکنده تقریباً بلافاصله بعد از سقوط هواپیمای فوران کرد. چهل و هشت ساعت بعد، نسل‌کشی از منطقه پایتخت به حومه شهر گسترش یافت. بیشتر جمعیت هوتو در کشتار توتسی‌ها شرکت داشتند. در عرض چند ساعت پس از ترور هابیاریماننا رییس جمهوری، دولت و شبه نظامیان منع رفت و آمد و راه‌بندان را در سراسر پایتخت برقرار کرده بودند. دولت نسل‌کشی را از طریق ارتش خود و شبه نظامیانی که در میان جوانان جذب می‌کرد، اداره می‌کرد. این شبه نظامیان معروف به اینترهامو^{۱۷}، راه‌بندان‌ها را کنترل کردند و هر توتسی را که قصد تردد و یا فرار داشت، می‌کشتند.

نیروهای اینترهامو او را [برادرم تی‌اونست] به خانه برگرداندند. آن‌ها به ما گفتند که او باید کشته شود تا ثابت کند که تمام خانواده عوامل توتسی نیستند. در طول این مدت مکرراً از خانواده ما می‌خواستند که تی‌اونست را بکشیم. تمام خانواده تهدید به مرگ شدیم مگر این که ما «تی‌اونست» را بکشیم. پس از این چهار روز، حدود بیست اینترهامو مسلح به قلاب، گرز، نیزه و کمان و تیر به خانه آمدند. تی‌اونست بلند شد و با من صحبت کرد. می‌ترسم به وسیله قلاب کشته بشوم پس لطفاً برو جلو و من رو بکش اما از یک گرز کوچک استفاده کن خودش گرز را آورد و به من داد. من به سرش ضربه زدم. پیوسته به سرش ضربه می‌زدم اما او نمی‌مرد. ناراحت‌کننده بود. بالأخره قلابی را که می‌ترسید گرفتم تا به سرعت او را تمام کنم. اینترهامو در تمام مدت آنجا بودند و بر آنچه به آن «عملیات» می‌گفتند نظارت می‌کردند. وقتی «تی‌اونست» مُرد، آن‌ها رفتند (Lemarchand, 2004, 411).

اینترهامو از روش‌های زیر برای کشتن استفاده می‌کرد: چاقو، ماسازورها (چوب‌های میخ‌دار)، تبرهای

کوچک، نارنجک، اسلحه، تکه تکه شدن با نارنجک، کتک زدن تا حد مرگ، قطع عضو با تخلیه خون بدن، زنده به گور کردن، غرق کردن، یا تجاوز جنسی و بعداً کشتن. بسیاری از قربانیان در حین فرار هر دو تاندون آشیل شان توسط چاقوهای کار گذاشته شده قطع می شد که آن‌ها بی حرکت شده و در نهایت منجر به مرگشان می شد (Lemarchand, 2004, 401).

از همان ابتدا رسانه‌های رادیویی و تلویزیونی دولتی تمام ملت هوتو را برای درگیر شدن و قتل دشمن ترغیب و تحسین می کردند. گفته می شد که این وظیفه هوتو است که برای نجات خانواده‌هایشان شرکت کنند. هنگامی که برخی از مقامات دولتی در سراسر روآندا از شرکت در نسل کشی خودداری می کردند، به سرعت حذف می شدند و توسط مقامات متعهد و پای بند به این اصول جایگزین می شدند. با ازدیاد جسد‌هایی این چنین در سراسر کشور، اجساد به سرعت در رودخانه ریخته می شدند. آن قدر اجساد ریخته شدند که رودخانه مسدود شد و طبق معمول نمی توانست جریان پیدا کند. در بسیاری از موارد، توتسی‌ها به آنچه وعده داده شده بود پناهگاه‌های امن است، مانند کلیساها، مدارس و بیمارستان‌ها، فریب خوردند و صرفاً برای کشتار انبوه هدایت می شدند. بارها هوتوها برای اثبات وفاداری به دولت مجبور به کشتن همسایگان یا همسران خود شدند.

نسل کشی در روآندا یکصد روز به طول انجامید و ممکن است روشن‌ترین مورد نسل کشی پس از هولوکاست باشد. تنها در بیش از سه ماه از آوریل تا ژوئیه نزدیک به یک میلیون توتسی قتل عام شدند. نسل کشی در روآندا تنها زمانی به پایان رسید که جبهه میهنی روآندا دولت حاکم را شکست داد و خود را به عنوان نخبگان قدرت جدید تثبیت کرد. مشابه نسل کشی کردها در عراق، اما نه در ایران، زمانی که روآندا اقدام به نسل کشی کرد، این ترس وجود داشت که بوروندی هم همین قصد را داشته باشد، با این حال این کار را نکرد. بوروندی در سال ۱۹۹۴ میلادی شباهت زیادی به روآندا در همان زمان به عنوان یک دولت که توسط هوتو اداره می شد داشت. دولت در بوروندی با رژیم هایباریمانان در روآندا بسیار دوستانه بود.

گروه‌های قومی اصلی در بوروندی، مانند روآندا، هوتو و توتسی هستند. در سال ۱۹۹۴ میلادی، در حالی که هنوز خصومت بین هوتوها و توتسی‌ها در بوروندی وجود داشت، به شدت و مانند روآندا هدف قرار نگرفت. نسبت هوتو و توتسی در بوروندی مشابه روآندا است. افزایش این نگرانی که بوروندی می تواند در سال ۱۹۹۴ میلادی به مکانی برای نسل کشی تبدیل شود، این واقعیت بود که بوروندی در سال ۱۹۷۲ میلادی نسل کشی خود را تجربه کرده بود. بسیار شبیه همسایه‌اش در شمال، روآندا، بوروندی

سال‌ها مشکلات قومی را تجربه کرده بود. پس از بدست آوردن استقلال خود در سال ۱۹۶۲ میلادی، نظام سلطنت‌طلبی با یک پادشاه و چند شاهزاده در راستای تاج و تخت تأسیس شد.

با نگاهی به دولت بوروندی پیش از نسل‌کشی سال ۱۹۷۲ میلادی مشخص است که اکثریت هوتو از پایگاه قدرت کنار گذاشته می‌شدند. در درون سلطنت مشروطه، بنیان‌گذاری واقعی یک دولت قوم‌سالار توتسی مشهود بود. بین سال‌های ۱۹۶۶ میلادی تا ۱۹۹۳ میلادی حکومت توسط سه رژیم نظامی جداگانه اداره می‌شد. این رژیم‌ها از سال ۱۹۶۶ میلادی که کودتایی رخ داد و اولین رژیم نظامی کنترل دولت را در دست گرفت، شروع به قدرت گرفتن کردند. در حالی که توتسی نماینده یک اقلیت عددی در جمعیت بوروندی بود، آن‌ها نماینده اکثریت در دولت بودند. تقریباً هر موقعیت سیاسی بااهمیت توسط یک توتسی اشغال شده بود. این دسترسی نابرابر به دولت در مورد دسترسی هوتوها به دیگر منابع کیمیا آثاری به دنبال داشت. قبل از نسل‌کشی، بوروندی در «آستانه هرج‌ومرج» قرار داشت (Lemarchand, 2004, 325). هوتوها و توتسی‌ها بر این باور بودند که گروه دیگر به نوعی باعث آسیب رساندن به آن‌ها خواهد شد. این ترس متقابل به راحتی به شایعات مربوط به حملات احتمالی تبدیل شد. این شایعات دروغین باعث شد که هوتو در آنچه به اعتقاد آن‌ها یک اعتصاب پیشگیرانه بود به توتسی حمله کند. این شورش مستقیماً به نسل‌کشی هوتو منجر شد.

نسل‌کشی هوتو از زمانی آغاز شد که اکثریت هوتو در بیست و نهم آوریل ۱۹۷۲ میلادی اقدام به کودتا کردند. هوتوها در تلاش کودتا چند هزار توتسی از جمله زنان و کودکان را کشتند. این کودتای شکست خورده منجر به واکنش سریع و وحشیانه‌ای شد که از سی ام آوریل ۱۹۷۲ میلادی آغاز شد. گرچه خشونت متقابل به عنوان ابزار سرکوب خشونت نسبت به توتسی آغاز شد، به سرعت به نسل‌کشی تمام عیار تبدیل گشت. تا پایان نسل‌کشی در ماه ژوئیه، تقریباً یک چهارم میلیون مرد، زن و کودک هوتو به قتل رسیدند. علاوه بر این، چند هزار نفر به کشورهای همسایه فرار کردند که به دنبال پناهندگی بودند. پس چرا بوروندی در سال ۱۹۹۴ میلادی هنگامی که رییس‌جمهورشان در سقوط هواپیما در آوریل ۱۹۹۴ میلادی کشته شد، نسل‌کشی را تجربه نکرد؟ بسیار شبیه به ایران در سال ۱۹۸۸ میلادی، ممکن است دربردارنده این واقعیت باشد که در آن زمان قضاوت‌های ارزشی منفی که در سال ۱۹۷۲ میلادی در روآندا وجود داشت، نبود. عدم وجود ترسی که در سال ۱۹۷۲ میلادی وجود داشت، نیازی به هدف قرار دادن هیچ گروه خاصی نبود. هرچند در سال ۱۹۹۴ میلادی نسل‌کشی در بوروندی صورت نگرفت، این

کشور از عوارض جانبی نسل‌کشی روآندا در امان نبود. برخی از پناهندگان روآندا سعی کردند با عبور از مرز رودخانه وارد بوروندی شوند. در تلاش برای محدود کردن هجوم پناهندگان، بسیاری از مردم مرز را حفظ می‌کردند و توتسی‌ها را مجبور به بازگشت به روآندا می‌کردند.

برخی شرایط در بوروندی مشابه روآندا بود، اما در سال ۱۹۹۴ میلادی به نسل‌کشی روی نیاوردند. شاید به این دلیل باشد که فشار مشابهی در بوروندی مانند روآندا وجود ندارد. به علاوه، دولت ناآرامی سیاسی را تجربه نکرده بود و شرایطی که اغلب منجر به نسل‌کشی می‌شود در سال ۱۹۹۴ میلادی در بوروندی وجود نداشت. اگر بتوانیم بفهمیم این شرایط چه بوده است، بهتر است بتوانیم مداخله کرده و از نسل‌کشی جلوگیری کنیم.

۲-۵- نسل‌کشی بوسنی (۱۹۹۵ میلادی)

مشابه امپراتوری عثمانی در طول جنگ جهانی اول و نسل‌کشی ارمنیان، نسل‌کشی بوسنی که با از دست دادن قلمرو و جمعیت بود که در پوشش جنگ پنهان ماند. بذر نسل‌کشی در بوسنی و هرزگوین از فروپاشی دولت کمونیستی سابق یوگسلاوی آغاز شد. در سال ۱۹۹۱ میلادی کرواسی و اسلوانی از یوگسلاوی اعلام استقلال کردند. سال بعد بوسنی و هرزگوین این مسیر را دنبال کردند. بوسنی و هرزگوین یکی از متنوع‌ترین بخش‌های قومی یوگسلاوی سابق بود. به لحاظ ترکیب جمعیتی، بوسنیایی‌ها (مسلمانان بوسنی) چهل و چهار درصد، صرب‌ها سی و یک درصد و کروات‌ها هفده درصد را تشکیل می‌دادند. این تنوع قومی تقسیم قلمرو را غیرممکن می‌کرد؛ زیرا هر قومی در مقابل تقسیم کشور ایستادگی می‌کرد.

صربستان که به طور رسمی به عنوان یک کشور مستقل در ششم آوریل ۱۹۹۲ میلادی شناخته شد، جنگی را برای حفظ بوسنی به عنوان بخشی از ملت صربستان آغاز کرد. کرواسی و اسلوانی به تازگی در جنگ‌های استقلال خود جنگیده و پیروز شده‌اند. با این حال، رهبری صربستان به دلیل جمعیت زیاد صربستانی‌ها در مرزهای خود، نمی‌خواست جدایی بوسنی و هرزگوین را به طور مسالمت‌آمیز تجویز کند. در عرض چند روز پس از اعلام استقلال، درگیری میان ارتش ملی یوگسلاوی و ارتش جمهوری بوسنی و هرزگوین به اوج خود رسید. این درگیری چندین سال تا سال ۱۹۹۵ میلادی به طول انجامید که ارتش صربستان دستورالعملی در مورد آنچه باید در بوسنی اتفاق بیفتد صادر کرد: «با زور اسلحه، نتیجه نهایی

جنگ را به دشمن تحمیل کنید و جهان را مجبور به به رسمیت شناختن وضعیت واقعی روی زمین و پایان دادن به جنگ کنید» (Honig, 2007, 405).

بوسنیایی‌ها چندین دهه در میان دیگر گروه‌های قومی تحت حکومت کمونیستی یوگسلاوی زندگی می‌کردند. در حالی که ملت شروع به جدا شدن و تقسیم بر اساس ویژگی قومی می‌کرد، ایده یک بخش مسلمان از این سرزمین، تصورات نژادپرستانه عمیقی را شعله‌ور کرد. باورهای اولیه مسلمانان در مورد غذا، جشن تعطیلات و لباس تنها تفاوت‌های قابل مشاهده بین بوسنیایی‌ها و همسایگان‌شان بود. این در حالی است که گفته می‌شد که تنها تفاوت جمعیت مسلمان و غیرمسلمان، شیوه برگزاری نماز و عبادت مسلمانان و آنچه می‌خورند است. این اختلافات کوچک و ناچیز در طول جنگ آشکار و بزرگتر شد تا بی‌علاقگی نسبت به جمعیت بوسنیایی توجیه شود. روشنفکران صرب از مسلمانان به عنوان یک فرهنگ فرومایه و غیراروپایی یاد می‌کردند. به نظر می‌رسید که آن‌ها یک خرده فرهنگ عرب و بیشتر مربوط به «بادیه‌نشین» خود هستند تا مربوط به بوسنی. به زودی احساس قدرت و برتری صربستان در سطح دولت شکل گرفت. بوسنیایی گفته می‌شود که یک بیماری بدخیم و تهدیدآمیز است که اگر نابود نشوند اروپا را آلوده خواهد کرد.

صربستان از پوشش جنگ داخلی برای فرستادن ارتش خود به بوسنی با قصد تصرف اراضی بوسنی و الحاق آن به صربستان استفاده کرد. در عین حال صربستان می‌خواست به صرب‌ها در بوسنی اجازه دهد به صربستان پیوندند. جنگ داخلی پوششی به اقدامات نظامی که در نسل‌کشی ایجاد می‌کرد، داد. تصمیم نسل‌کشی شامگاه یازدهم ژوئیه و صبح دوازدهم ژوئیه توسط رهبران نظامی در محوطه سربرنیتسا گرفته شد. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد نسل‌کشی عمدتاً یک عملیات نظامی بوده است. ژنرال ملادیچ دستور پاکسازی قومی شهرهای سربرنیتسا، زپا و گرزاد را صادر کرد.

رهبر نظامی، رادوان کارادزیچ دستور زیر را صادر کرد: «با عملیات جنگی برنامه‌ریزی شده و کاملاً اندیشمندانه، یک وضعیت غیرقابل تحمل از حداقل امنیت ایجاد کنید، بدون امید به زنده ماندن یا زندگی بیشتر برای ساکنان سربرنیتسا و زپا». در زمان صدور این دستور، سربرنیتسا منطقه‌ای امن بود که توسط نیروهای سازمان ملل متحد محافظت می‌شد. در این شهر نزدیک به چهل هزار مرد، زن و کودک مسلمان بودند که از خانه‌های خود گریخته بودند. دستورات دائمی این بود که نیروهای نظامی سازمان ملل متحد بدون محافظت از شهر خارج شوند، تا نیروهای مسلمان را در سربرنیتسا و سایر مناطق امن نابود کنند. در یازدهم ژوئیه ۱۹۹۵ میلادی، نیروهای صرب در سربرنیتسا با پایان دادن به منطقه امن، نیروهای سازمان ملل

متحد را شکست دادند. اخراج جمعیت مسلمان سربرنیتسا از روز بعد آغاز شد. در طی این اخراج‌ها، مردان از زنان و افراد سالخورده جدا شدند. مردان و پسران بوسنیایی در کنار گودال‌ها مورد اصابت گلوله قرار گرفتند و در گورهای دسته جمعی دفن شدند. گرچه برخی سعی داشتند از نسل‌کشی فرار کنند، آن‌ها را در جنگل گرفتار و سر بریدند. برخی از آن‌ها را با کامیون به انبارها یا کارخانه‌هایی بردند که در آنجا اعدام شدند. قبل از اعدام، این افراد، از حالت انسانی خارج شده بودند. سربازان آن‌ها را با میله می‌زدند و سپس با استفاده از نارنجک و سلاح‌های سبک آن‌ها را که هنوز زنده بودند می‌کشتند. در یک مزرعه در نزدیکی منطقه امن سقوط کرده، یکهزار تا یکهزار و دویست مرد در یک روز کشته شدند. به دنبال این کشتارها، پرسنل سازمان ملل متحد مو، خون و بافت انسانی را که به دیواره‌های داخلی انبارها و کارخانه‌ها پاشیده شده مشاهده کردند. تخمین زده می‌شود که در طی ماه‌های پس از سقوط سربرنیتسا حداکثر هشت هزار مرد و پسر مسلمان کشته شده باشند.

من ترجیح می‌دهم ندانم که چند نفر را کشته‌ام.^{۱۸}

۲-۶- نسل‌کشی دارفور (۲۰۰۳ میلادی)

دارفور در مرز چاد در غرب سودان واقع شده است. این منطقه بیشتر توسط قبایل آفریقایی از جمله فور، ماسالیت و زاقاوا اشغال شده است. در اطراف این سکونتگاه‌ها قبایل عرب کوچ‌نشین وجود دارند که با انتقال از مکانی به مکان دیگر و استفاده از مراتع برای امرار معاش تلاش می‌کنند. وقتی قبایل عرب جایی را ترک می‌کنند، آن سرزمین، دیگر قابل کشت نیست.^{۱۹} آنچه به زودی رخ داد، الحاق تمام زمین‌های قابل کشت به منطقه دارفور بود. این زمین قابل کشت همان چیزی است که قبایل عرب را به خز و سایر قبایل آفریقایی نزدیکتر می‌کند. قبل از رژیم عمر البشیر و نیاز به زمین‌های قابل کشت، قبایل آفریقایی و عرب در صلح نسبی در میان یکدیگر زندگی می‌کردند. با این حال، هنگامی که قبایل آفریقایی در پاسخ به درک ترجیحی خود نسبت به اعراب به دولت حمله کردند، نسل‌کشی آغاز شد.

دولت سودان در قسمت شمالی این کشور مستقر است، جایی که هم نفوذ اعراب از خاورمیانه و هم

۱۸- درازن اردموویچ (Drazen Erdemovic)، به جرم جنایت علیه بشریت محکوم و به ده سال محکوم شد.
 ۱۹- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: امیریان فارسانی، امین، ۱۴۰۰، بررسی جنایت وارده در منطقه دارفور و وضعیت حقوقی حاکم بر آن، فصلنامه تحقیقات حقوقی بین‌المللی، شماره ۵۴.

آفریقایی‌ها از جنوب آفریقا وجود دارد. دولت البشیر تصمیم گرفت که خود را متأثر از اعراب به جای تأثیرپذیری از سنت‌های آفریقایی نماید. در سال ۲۰۰۳ میلادی، ارتش آزادی‌بخش سودان و جنبش عدالت و برابری به اهداف دولت اعتراض و دولت را متهم کردند که به سیاه‌پوستان آفریقایی به نفع عرب‌ها ستم می‌کند. دولت با انجام حملات خود علیه گروه‌های شورشی به این حملات واکنش نشان داد. به همان اندازه که بخش عمده‌ای از جمعیت آفریقا در دارفور زندگی می‌کردند، به هدف حملات دولت و شبه نظامیان تبدیل شد. شبه نظامیان جَنجَوید^{۲۰} برای حمله به دارفور و اخراج جمعیت بومی با نیروهای حاکم به هم پیوستند. دولت با ارائه سلاح و حملات هوایی از جنجَوید حمایت کرد. با استناد به دستورات رییس جمهور، «شما مطلع شدید که بخشنامه‌هایی صادر شده است. برای تغییر ترکیب جمعیتی دارفور و تخلیه آن از قبایل آفریقایی «از طریق سوزاندن، غارت و کشتن» روشنفکران و جوانان در جنگ با شورشیان ببینید» (Hagan&Rymond-Richmond,2009,133).

وقتی قبایل عرب به روستاهای دارفور می‌رسیدند، مردان را می‌کشتند، به زنان تجاوز می‌کردند و روستاها را به آتش می‌کشیدند. به نظر می‌رسد که زمین قابل کشت هدف اصلی قبایل عرب بوده و نسل‌کشی ساده‌ترین روش بدست آوردن آن زمین بوده است. به زودی ارتش با جنجَوید به هم پیوستند و با هم چندین حمله به روستاهای سراسر دارفور را انجام دادند و سیاه‌های آفریقایی زنده مانده را به اردوگاه‌های پناهندگان در چاد می‌راندند. دولت به وضوح نسل‌کشی را به عنوان پاسخی به قبایل سیاه‌پوست آفریقایی که به دنبال نمایندگی عادلانه در دولت هستند، آغاز کرد. یکی از دستورالعمل‌های دولتی اعلام کرد که هدف «تغییر ترکیب جمعیتی دارفور و خالی کردن آن از قبایل آفریقایی» است (Hagan&Rymond-Richmond,2009,133). این دستورها هم توسط ارتش و هم توسط جنجَوید انجام می‌شد. پلیس پیش از نسل‌کشی خلع سلاح شد تا نتواند به طور منطقی از روستاها در برابر حملات دفاع کند.

یکی از راه‌های تغییر ترکیب جمعیتی دارفور از طریق استفاده از تجاوز جنسی بود. جنجَویدها به قصد باردار کردن به زنان دارفوری تجاوز می‌کردند. در سودان قومیت یک کودک از طریق پدر تعیین می‌شود. پس اگر مردی عرب، زن دارفوری را باردار کند، کودک عرب محسوب می‌شود. این بارداری‌ها زنان را مجبور به حمل کودکان با قومیت متفاوت می‌کرد. پس از زایمان، بسیاری از این زنان به دلیل این که فرزندی عرب به دنیا آورده بودند، به عنوان گزینه ازدواج برای مردان دارفوری محسوب

نمی‌شدند. این رفتارها ممکن است به عنوان تلاشی برای جلوگیری از تولد کودکان آفریقایی و انتقال قهری کودکان به یک گروه قومی متفاوت (که هر دو توسط کنوانسیون نسل‌کشی سازمان ملل غیرقانونی هستند) محسوب شود.

در حالی که از ابتدای نسل‌کشی در دارفور تعداد دقیقی از کشته‌ها اعلام نشده است، اما طبق یک سرشماری پذیرفته شده، تعداد کشته‌شدگان نزدیک به چهارصد هزار نفر است. در حال حاضر در منطقه صلح موقت برقرار است در حالی که میلیون‌ها دارفوری هنوز در اردوگاه‌های غیراستاندارد پناهندگان در مرز بین دارفور و چاد زندگی می‌کنند.

۲-۷- نسل‌کشی روهینگیا (۲۰۱۷ میلادی)

میانمار کشوری در جنوب شرقی آسیا است که با هند، چین و تایلند هم‌مرز است. از سال ۱۹۶۲ میلادی تا سال ۲۰۱۱ میلادی این کشور توسط یک رژیم نظامی ستمگر حکومت می‌شد. این کشور همراه با دولت اکثریت بودایی است. دو سوم این کشور را بامار، یک گروه قومی بومی میانمار می‌نامند در برمی‌گیرد. علاوه بر بامار، یکصد و سی و پنج گروه اقلیت قومی در میان جمعیت وجود دارد. روهینگیا نماینده یک گروه اقلیت در میانمار (اقلیت مسلمان) است که بزرگترین درصد مسلمانان میانمار را تشکیل می‌دهد. روهینگیا زبان و فرهنگ خاص خود را دارند و عمدتاً در ایالت راخین زندگی می‌کنند. مردم روهینگیا توسط دولت بامار به ایالت راخین رانده شدند. ایالت راخین در بخش بیرون کشور قرار دارد که منابع طبیعی در آن کمیاب است. دسترسی به آموزش و مشکلات اجتماعی نیز محدود شد. توانایی شرکت در دولت وجود نداشت. میانمار از به رسمیت شناختن روهینگیا به عنوان مردم خودداری می‌کرد. در سال ۱۹۸۲ میلادی دولت میانمار یک قانون شهروندی تصویب کرد که دسترسی برابر روهینگیا به حقوق شهروندی را تکذیب و آن‌ها را بی‌تابعیت اعلام می‌کرد. روهینگیا به عنوان مهاجران غیرقانونی از بنگلادش شناخته می‌شدند. دیگر دستورات تبعیض‌آمیز جنبش، ازدواج، زایمان و عمل مذهبی را محدود می‌کرد.

در سال ۲۰۱۱ میلادی دولت به حکومت غیرنظامی گذار کرد اما ارتش قدرت قابل توجهی را حفظ کرد. در آوریل ۲۰۱۲ میلادی اولین انتخابات تا حدودی آزاد برگزار شد. حزب ملی دموکراسی که قبلاً از سوی دولت ممنوع شده بود، چندین کرسی پارلمان را به دست آورد. در طول چند سال حرکت به سمت دموکراسی کند بود. حملات کوچک علیه روهینگیا به طور پراکنده رخ داد. اولین تنش بین

بوداییان و مسلمانان در سال ۲۰۱۲ میلادی آغاز شد؛ در آن سال سه مرد مسلمان به جرم تجاوز و کشتن یک زن بودایی دستگیر شدند که یک نفر از آن‌ها خودکشی کرد و دو نفر بعدی نیز به اعدام محکوم شدند. از آن پس حمله بوداییان به منازل مسلمانان آغاز شد. در آن سال حدود بیست هزار نفر مسلمان در حمله بوداییان کشته شدند که نیروهای نظامی به این کشتار دسته‌جمعی کمک می‌کردند. این کشتار در سکوت خبری انجام شد و خبرنگاران اجازه حضور در صحنه‌ها را نداشتند. پس از آن، دولت قوانین سختی را برای مسلمانان تعیین کرد؛ از جمله این که کارت هویت، گذرنامه، حق تحصیل، سفر، حق رفتن به حج، اجازه تعمیر مسجد و مدرسه را نداشتند. حق مالکیت بر زمین را هم نداشتند. برای کارهای اجباری فرستاده می‌شدند. بدون مجوز، اجازه ازدواج نداشتند و بیش از دو فرزند هم نباید داشته باشند (روستائی و آرش‌پور، ۱۳۹۵، ۵۵).

در ژوئن ۲۰۱۲ میلادی حملات بین روهینگیا و بودایی‌ها در ایالت راخین منجر به مرگ دو طرف شد. این حملات به خشونت هدفمند علیه جمعیت مسلمانان بالا گرفت. در اکتبر ۲۰۱۲ میلادی نیروهای دولتی، افراد متعددی از روهینگیا را کشتند و یکصد هزار نفر را مجبور به فرار از کشور کردند. در انتخابات سال ۲۰۱۵ میلادی حزب ملی دموکراسی، کرسی‌های کافی برای تشکیل دولت را به دست آورد. در حالی که امید برای یک دولت دموکراتیک جدید بالا بود، رفتار با روهینگیا تا حد زیادی بهبود پیدا نکرد. از اوت ۲۰۱۷ میلادی مخالفان روهینگیا در پاسخ ارتش میانمار به روستاهای روهینگیا حمله کردند که آن‌ها را سوزاندند و غیرنظامیان را کشتند. دولت گفت هدف از این حملات پیدا کردن کسانی است که به مقرهای پلیس حمله کرده‌اند، در عوض ارتش حمله گسترده‌ای را به جمعیت روهینگیا آغاز کرد.

ارتش متشکل از پلیس و گروه‌های غیرنظامی مسلح، تمام روستاها را سوزاندند. دست کم دویست و هشتاد و هشت روستا پس از اوت ۲۰۱۷ میلادی بر اثر آتش‌سوزی در ایالت راخین شمالی تخریب شدند. علاوه بر این، متجاوزان مردان، زنان و کودکان را می‌کشتند، به زنان و دختران تجاوز می‌کردند و بسیاری از بازماندگان را ناپدید می‌کردند. شواهد جمع‌آوری شده از بازماندگان نشان می‌داد که ارتش و شبه نظامیان از خشکی و هوا به روی روستاها آتش گشودند. هنگامی که کشتار کامل شد سربازان اجساد را به صورت دسته‌جمعی منتقل می‌کردند و آن‌ها را به آتش می‌کشیدند. بازماندگان گزارش دادند که علاوه بر ارتش، گروه‌های غیرنظامی در کنار نیروهای دولتی در این حملات شرکت داشتند. علاوه بر قتل، تجاوز و تعرض جنسی پیداد می‌کرد. سربازان اغلب اسیران را با قصد تجاوز به زنان از هم جدا می‌کردند.

گاهی به دنبال تجاوز، سربازان زنان را مثله می کردند. همه این اقدامات تحت تعریف سازمان ملل متحد از نسل کشی قرار می گیرد که باعث آسیب جدی بدنی می شود.

در طول ماه‌های اول حملات (اوت و سپتامبر ۲۰۱۷ میلادی) دست کم شش هزار و هفتصد نفر از روهینگیا کشته شدند. پس از آن بازماندگان این حملات به بنگلادش گریختند. این امر بحران پناهندگانی را به وجود آورد که روهینگیا را مجبور به ماندن در اردوگاه‌های شلوغ مرزی کرد. ارتش میانمار با گشودن آتش به فرار غیرنظامیان و کاشت مین‌های زمینی در نزدیکی مرز به مبارزه با پناهندگان ادامه داد. با یک نسل کشی مداوم، تعیین تعداد دقیق کشته‌شدگان دشوار است. بهترین برآوردها می‌گویند از زمان آغاز نبرد در سال ۲۰۱۷ میلادی دست کم بیست و پنج هزار نفر جان خود را از دست داده‌اند. بیش از سی و چهار هزار روهینگیا به آتش کشیده شده‌اند و بیش از یکصد و چهارده هزار نفر مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند. بیش از ۷۳۰ هزار روهینگیا از زمان آغاز جنگ که منجر به یکی از بدترین بحران‌های پناهندگان در تاریخ مدرن شد، از میانمار فرار کرده‌اند.

نتیجه

نسل کشی زمانی تحقق می‌یابد که قتل یا ایراد صدمات جسمی یا روحی، قراردادن در معرض شرایط زیستی نامناسب، جلوگیری از زاد و ولد و انتقال اطفال، متوجه یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی بوده و با قصد نابود کردن تمام یا قسمتی از آن گروه انجام شود. جنایت نسل کشی به مکان و زمان خاصی تعلق دارد بلکه در درون هر ملتی با هر نوع فرهنگ یا ثروتی ممکن است به وقوع بپیوندد. نسل کشی دارای پیشینه‌ای به درازای تاریخ بشریت است و محدود به دوران سیاستگذاری تقنینی در سیستم‌های عدالت کیفری عمومی نیست. وقوع آن مختص زمان گذشته نیست بلکه ممکن است در صورت وقوع جنگ اعم از داخلی یا بین‌المللی رخ دهد و به بهانه‌های مذهبی، سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی ارتکاب می‌یابد. بسیاری از افراد تصور می‌کنند که نسل کشی فقط در کشورهای فقیر و در حال توسعه ممکن است رخ دهد، اما این گونه نیست. نسل کشی در کشورهای توسعه یافته در سراسر جهان می‌تواند اتفاق بیفتد و چنین است.

از زمان تصویب کنوانسیون سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ میلادی، تعداد بی‌شماری از نسل کشی رخ داده است. در حالی که ما برای درک و پیش‌بینی نسل کشی تلاش می‌کنیم، باید توجه داشته باشیم که مکان و زمان نباید محدود شود. ما هرگز نباید بگوییم این یا آن کشور هرگز قربانی نسل کشی نخواهد

شد؛ زیرا وقتی شرایط کاملاً مناسب باشد، ما شاهد اتفاقات و فجایعی غیرانسانی خواهیم بود. **ملاحظات اخلاقی:** موارد مربوط به اخلاق در پژوهش و نیز امانتداری در استناد به متون و ارجاعات مقاله تماماً رعایت گردیده است.

تعارض منافع: تعارض منافع در این مقاله وجود ندارد.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین اعتبار مالی نگارش یافته است.

منابع

فارسی

- امیریان فارسانی، امین، ۱۴۰۰، بررسی جنایت وارده در منطقه دارفور و وضعیت حقوقی حاکم بر آن،

فصلنامه تحقیقات حقوقی بین‌المللی، شماره ۵۴.

- روستائی، علیرضا و آرش‌پور، علیرضا، ۱۳۹۵، پاکسازی قومی مسلمانان میانمار؛ جنایت علیه بشریت یا

نسل‌زدایی؟، **فصلنامه پژوهش حقوق کیفری**، شماره ۱۵.

لاتین

- Straus, Scott. , 2012, Destroy them to save us: Theories of genocide and the logics of political violence. *Terrorism and Political Violence*, 24 (4).
- Madley, Benjamin. , 2004, Patterns of frontier genocide 1803–1910: The Aboriginal Tasmanians, the Yuki of California, and the Herero of Namibia. *Journal of Genocide Research*, 6 (2).
- Bridgman, Jon and Worley, William S. , 2004, Genocide of the Hereros. In Samuel Totten, William S. Parsons, and Israel W. Charny (Eds.) , *Century of Genocide (2nd Ed.): Critical essays and eyewitness accounts*, New York: Routledge, 44.
- Drechsler, Horst. , 1990, Let us die fighting: The struggle of the Herero and the Nama against German imperialism (1884–1915). In Frank Chalk and Kurt Jonassohn (Eds.) , *the History and Sociology of Genocide: Analyses and Case Studies*, New Haven: Yale University Press: 242.
- Adalian, Rouben P. , 2004, the Armenian Genocide. In Samuel Totten, William S. Parson, and Israel W. Charny (Eds.) , *Century of Genocide (2nd Ed.): Critical essays and eyewitness accounts*, New York: Routledge, 57.
- Beachler, Donald. , 2007, the politics of genocide scholarship: The case of Bangladesh. *Patterns of Prejudice*, 41 (5).

- Kiernan, Ben. , 2007, Blood and soil: A world history of genocide and extermination from Sparta to Darfur. New Haven, CT: Yale University Press.
- Silove, Derrick. , 2000, Conflict in East Timor: Genocide or expansionist occupation? Human Rights Review, 1 (3).
- Des Forges, Alison. , 1999, Leave none to tell the story. New York: Human Rights Watch.
- Lemarchand, Rene. , 2004, The Rwanda genocide. In Samuel Totten, William S. Parsons, and Israel W. Charny (eds.) , Century of genocide (2nd ed.): Critical essays and eyewitness accounts, New York: Routledge, 403.
- Honig, Jan W. , 2007, Strategy and genocide: Srebrenica as an analytical challenge. Southeast European and Black Sea Studies, 7 (3).
- Hagan, John and Rymond-Richmond, Wenona. , 2009, Darfur and the crime of genocide. Cambridge: Cambridge University Press.

Legal Civilization

No.17- Winter 2024

ISSN: 2873-1841
ISSN: 2873-1922

- An Investigation of the Necessity to Disclose the Existence of Contract in Third Party Funding in International Arbitration and Privilege
Mohammad Mahdi Asadi
- Aggravated Qualities of Crime in Iranian Criminal Law
Mohammad Kamali, Mohammadbagher Basir
- The Foundations of Natural Rights in John Locke and Its Impact on the Convention on the Rights of the Child
Mohamad Mahdi Davar, Saeideh Taslimi
- Decriminalization; an Attitude to Prevent the Persistence of Juvenile Delinquency
Mohammad Javanbakht, Parisa Karimej, Mohaddeseh Sadeghian Lamraski
- Examining the Concept of the Holder of a Commercial Document
Sara Farzadimehr, Shapoor Mohammadhosseini, Mohammadreza Haghighi
- The Effect of Islamic Lifestyle in the Prevention of White-Collar Crimes: Legal and Jurisprudential Analysis
Maryam Kamaei, Zahra Ansarifar, Petter Gottschalk
- Methods of Resolving Disputes in FIDIC Contracts
Arman Yaghobi Moghadam, Mohammad Gholampor Vishkaei, Mohammad Yararshadi
- Examining the Analyzing the Evolution of the Criminal Phenomenon of Genocide in the Historical Context
Mohammad Javanbakht, Minoo Mohammadei, Kiomars Kalantari daroonkela
- The Role of the Judge in the Execution of Criminal Sentences in Deterrence and Individualization of Punishment
Zahra Nazari
- Criticism and Assessment of Managers' Responsibility for the Company's Tax Liabilities Based on the Legal Bill to Amend a Part of the Commercial Law and the Direct Taxes Law
Nima Rezaei, Mohammad Shojaei Far, Amirhasan Abolhasani
- Tax Crimes with an Approach to Penology in Iranian Law
Sayyedeh Faezeh Fatemi
- Competent Authority and Demand Title in Land Nationalization Lawsuits
Moslem Alahyari
- Executive Challenges of Children and Adolescent Rights Protection Offices Centered on the Role of Judge
Sayyed Mehdi Ahmadi, Nastaran Arzainan
- Environmental Responsibility of Multinational Companies in the Oil Industry with Emphasis on the "Polluter Pays" Principle
Hadi Masoudifar, Fatemeh Naeimi Shamel
- The Impact of Restorative Justice and Criminal Policy on Sexual Victimization of Children (from Protection to Rehabilitation)
Sayyed Hossein Dehghan Nayeri, Maryam Mosaferi
- The Right to Self-Determination as one of the Basic Human Rights Regarding Transgender People (with Emphasis on the Decree Issued by the 13th Branch of the Court of Appeal of Mazandaran Province)
Mohammad Saeid Hosseini, Heshmat Rostami Daroonkela, Mohammad Mehdi Saki, Fatemeh Dehghan, Abbas Rezaei Gilani4
- Protection of the Cultural Rights of Prisoners in International, Regional Instruments and Iranian Legal System
Marjan Negahi Mokhlesabadi
- Analysis of the Tax Law System Governing Commercial Companies
Parisa Rezvan, Ali Zare
- Human Dignity in Criminal Law and International Documents
Mohammad Amin Ebrahimi
- The Role of Government-Owned Property in Promoting Economic Goals: Analysis of Laws and Examination of Obstacles and Solutions
Elham Derki, Ayda Mokhtarch, Behnam Rastegari
- Subjectivity and Proof of Crime in the Islamic Penal Code Approved in 2012
Sadegh Banitarafian Havizavi
- The Differential Criminal Policy of the Armed Forces Law against the Sale of Military Property and Objects
Yasser Shakeri